

دکتر محمد تقی کروی

مدرس دانشگاه

دکترین مداخله بشر دوستانه در پرتو حقوق بشر در هزاره سوم

مداخله قهرآمیز یک دولت علیه تمامیت ارضی و استقلال سیاسی دولت دیگر که بر اساس اهداف بشر دوستانه صورت گرفته باشد یکی از جنجال برانگیزترین موضوعات حقوق بین الملل از زمان وقوع اولین قضیه که علیه دولت عثمانی به حمایت از اقلیت مسیحی در سال ۱۸۲۷ صورت گرفت تا امروز بوده است. فجایع بزرگی که در طول تاریخ علیه اقلیتها از سوی اکثریت حاکم اعمال شده بود زمینه های مناسبی برای قبول این دکترین که مورد حمایت اندیشمندانی نظیر گرسیوس، وائل و ولف قرار گرفته بود در جامعه بین المللی به وجود آورد، اما سوء استفاده های بسیار از این دکترین توسط قدرتهای برتر خدشه ای جدی بر هدف انسانی بودن آن وارد ساخت که زدودن آن امری سهل نمی باشد. اتفاقات جدید در عرصه بین المللی خاصه رفتار غیر انسانی صربها در بوسنی و کوزوو در آخرین دهه قرن بیستم و علیه آلبانی تبارهای مسلمان، حقوقدانان برجسته را بر آن داشت که مجدداً به بررسی دکترین پرداخته و نظرات جدیدی در باب حقوق بشر و مداخلاتی که تنها با این هدف انجام می شود ارائه کنند. در این مقاله با بررسی دکترین مداخله بشر دوستانه در پرتو حقوق بشر می پردازیم و با تحلیل تنش حاکم بین حقوق بشر و حاکمیت دولت در سیستم حقوق بین الملل به نقد دیدگاههای موافقان و مخالفان این دکترین در سایه آخرین ملاحظات بین المللی بر می آیم، تا جایگاه دکترین را در حقوق بین الملل، در هزاره سوم، که همراه با تفسیری موسع از حقوق بشر

است، مشخص کنیم.

● مقدمه

صرف نظر از اهمیت ماده ۵۱ منشور سازمان ملل متحد که توسل به قوای قهریه و اقدام زورگرایانه یک جانبه را در اعمال حق دفاع مشروع خواه به صورت فردی و یا دسته جمعی در مقابل حمله مسلحانه مجاز دانسته است، استفاده از زور بر طبق منشور تنها به صورت حقی انحصاری در اختیار این سازمان قرار گرفته است (۱). ممنوعیت توسل یک جانبه به زور توسط دولتها در ماده ۴ منشور سازمان ملل متحد چنین بیان شده است:

«اعضای سازمان در روابط بین‌المللی خود از توسل به تهدید و یا استعمال زور خواه بر ضد تمامیت ارضی و یا استقلال سیاسی هر مملکت، و یا خواه به هر نحو دیگر که با مرامهای ملل متحد متباین باشد خودداری می‌کنند.»

عبارت مورد استفاده این ماده دارای مفهومی وسیع‌تر از مفهوم مورد نظر پیمان اعراض از جنگ پاریس (pact of paris) در سال ۱۹۲۸ مبنی بر عدم توسل به جنگ بود (۲). ماده ۴ منشور سازمان ملل متحد گامی بزرگ و ارزشمند در جهت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی در حقوق بین‌الملل است که محدودیت جدی در توسل به زور در مسیر دولتها قرار داده است. اصل ممنوعیت استفاده از قوای قهریه و یا تهدید به زور در قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل به کرات مورد تأکید قرار گرفته است (۳) و امروزه این اصل به عنوان حقوق بین‌الملل عرفی شناخته شده و دیوان بین‌المللی دادگستری در تصمیم‌گیری‌اش در قضیه نیکاراگوه علیه امریکا در سال ۱۹۸۶ (Nicaragua case) (۴) و در قضیه مشروعیت تهدید یا استفاده از سلاحهای اتمی در سال ۱۹۹۹ (the Legality of the Threat or Ues of Nuclear Weapons) (۵) بر آن صحه گذاشت. این اصل توسط بسیاری از نویسندگان از جمله سیما (B.sima) مورد تأکید قرار گرفته و از آن به عنوان قاعده آمره حقوقی نام برده شده است، (Jus Cogens) (۶). اما، علیرغم این محدودیت در سیستم حقوقی حاضر، اقدامات نظامی یک جانبه چندی در دهه آخر قرن بیستم که با ادعای حمایت از مردم بی‌گناه در مقابل نقض حقوق بشر به صورت انفرادی و یا جمعی توسط دول مداخله‌گر صورت گرفت باب جدیدی را در این

زمینه‌گشود که مشروعیت این اقدامات از سوی نگارنده به طور جدی مورد تردید و بحث می‌باشد. این گونه توجیه‌کردنها توسط مقامات ایالات متحده آمریکا در خلال عملیات نظامی این کشور علیه عراق در سال ۱۹۹۶ (۷)، سران ناتو در بحران کوزوو در سال ۱۹۹۹ (۸) و بیانات سران انگلیس و آمریکا در عملیات نظامی ۲۰۰۳ علیه عراق که نهایتاً به سقوط حکومت بعثی عراق منجر شد گواهی است بر این مدعا. به طور نمونه رئیس‌جمهور آمریکا بیل کلینتون و نخست‌وزیر انگلستان تونی بلر، در خلال اقدامات ناتو در ماه مارس ۱۹۹۹ علیه صربها با صراحت اعلام کردند که فاجعه انسانی متحدین را بر آن داشت تا اقدام کنند و تنها انتخاب این بود که کاری بکنند یا کاری نکنند (۹). کلینتون اظهار داشت این اقدام برای جلوگیری از یک فاجعه انسانی، حفظ ثبات در یک بخش مهم اروپا و حفظ اعتبار ناتو بود (۱۰). ایالات متحده به جای آنکه تلاش کند استفاده از زور در حقوق بین‌الملل را توجیه کند به اهداف ناتو از جمله حفظ ثبات در اروپا و اهداف انسانی بودن این مداخله اشاره و استناد کرد. نماینده دائمی انگلستان در شورای امنیت سازمان ملل متحد سر جرمی گرین استاک نیز اظهار کرد:

«ما این اقدامات را در عین تأسف به منظور حفظ جانها انجام داده‌ایم. این امر در جهت توقف عملیات نامشروع که توسط نیروهای امنیتی صربها انجام گرفته صورت می‌گیرد و در راستای تضعیف توانایی آنها در بوجود آوردن یک فاجعه انسانی دیگر است» (۱۱).

سولانا دبیر کل ناتو در خلال بحران در یک گفتگوی مطبوعاتی به تلاش برای خاتمه دادن به این فاجعه انسانی اشاره کرد و بر محور اخلاقی عملیات ناتو تأکید کرد (۱۲). او بدون توجه به بعد حقوقی قضیه نتیجه‌گیری کرد که «این وظیفه اخلاقی ما است که چنین کنیم» (۱۳).

در این نوشته سعی شده است که تنش بین حاکمیت و حقوق بشر را در نظم استقرار یافته رژیم حقوقی بین‌المللی که در عبارات آغازین منشور سازمان ملل متحد تجلی می‌یابد، مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم. همچنین نقطه نظرات نویسندگان و حقوقدانان برجسته اخیر از جمله کسی که سعی کرد به واسطه جنایات صربها در یوسنی و ترس از وقوع حادثه‌ای جدید در آستانه هزاره سوم در کوزوو دکترین را در برخی شرایط از

لحاظ حقوقی و در صورت عدم پاسخگویی از لحاظ اخلاقی توجیه کند در مورد بحث، نقد و بررسی قرار دهیم.

مداخله بشر دوستانه بعد از جنگ جهانی دوم

بعد از جنگ جهانی دوم تنش بین حاکمیت و حقوق بشر در حقوق بین الملل نوین در عبارات آغازین منشور سازمان ملل متحد متجلی گردید. جنگ به عنوان ابزار سیاست ملی نفی و از اعضای سازمان مصرانه خواسته شد که از جنگ اجتناب و حقوق بشر را از طریق راهکارهای در نظر گرفته شده مورد حمایت قرار دهند. بر طبق ماده ۴ منشور تهدید با استفاده از زور ممنوع شده است و در دو ماده ۵۵ و ۵۶ حمایت از حقوق بشر صراحتاً اعلام گردید. با این وجود وضعیت مداخله بشر دوستانه در سیستم حقوقی معاصر کمافی السابق در بین حقوقدانان بحث برانگیز است. برخی از آنان بر مشروعیت دکترین به عنوان بخشی از حقوق بین الملل مدرن تردید داشته و سعی کرده اند آنرا بوسیله راهکارهای قانونی و اخلاقی رد کنند. برای مثال؛ والداک (Waldock)، در مشروعیت دکترین در حقوق بین الملل تردید داشته و اظهار کرده که «اساس آن (احتمالاً) قدرت صرف است تا قانون» (۱۴). والداک همچنین بحث می کند که این اصل از سوی بعضی از نویسندگان به راحتی حمایت می شود تا ضمانت اجرایی قدرتمندی باشد در مقابل نقض حقوق بشر (۱۵). به اعتقاد وی این تنها وسیله ای است که می تواند حداقل استاندارد بین المللی را در زمینه حقوق بشر تامین کند (۱۶). در ارتباط با وضعیت و اهمیت دکترین لوتر پاخت (Lauterpacht) چنین اظهار عقیده کرد:

عده زیادی پشتیبان علمی و فکری این دیدگاه هستند که در مواقعی که دولتی اقدام به ظلم و شکنجه علیه ملتش می کند به نحوی که اساسی ترین حقوق انسانی آنها را نادیده می گیرد که وجدان بشری دچار شوک می شود، مداخله در جهت منافع بشری از نظر حقوقی جایز می باشد (۱۷).

با این وجود لوتر پاخت اظهار می دارد که این دکترین هرگز به طور کامل به صورت بخشی از قوانین مثبت بین المللی مورد تأیید قرار نگرفته است (۱۸). و از آن به عنوان یک دکترین ناپایدار نام می برد (۱۹).

● مداخله برای حمایت از حقوق بشر

سابقه تئوری و ایده مداخله برای حمایت از حقوق بشر به قرن هفدهم برمی گردد آنجا که اعتبار مداخله یک دولت در امور داخلی دولت دیگر جهت حمایت از حقوق بشر توسط اندیشمندانی نظیر گروسیوس (۲۰)، واتل (۲۱) و والف (۲۲) به بحث و بررسی قرار گرفت. گروسیوس تصدیق کرد که نوع و سیستم یک دولت مربوط به خود آن کشور می شود، اما از طرف دیگر او اقداماتی که توسط سایر حکام در امور کشورهای دیگر به خاطر حمایت از نقض حقوق انسانی انجام گرفته بود را مورد حمایت قرارداد (۲۳). او می گوید که:

«اگر یک فرمانروای زورگو و مستبد اقدام به بیرحمی نسبت به اتباع خود کند که مورد تأیید انسان منصف و عادل نباشد، در چنین موردی حق رابطه اجتماعی انسان قطع نمی شود..... کنستانتین سپاهی را علیه ماکرتیوس و لوسیوس گسیل داشت؛ و چندین امپراتور روم علیه ایرانیان لشکرکشی کردند و یا آنها را تهدید به این امر کردند که اگر از ظلم و ستم نسبت به مسیحیان که به خاطر دینشان اعمال می شود جلوگیری نگردد خود رأساً اقدام نظامی خواهند کرد (۲۴).»

واتل مداخله در امور دولتهای دیگر را برای حمایت از حقوق بشر به بیان ذیل مورد تأیید قرار داد:

«... اگر یک پرنس قوانین بنیادی را نقض کند، به اتباع خود بهانه ای داده است که در مقابل وی ایستادگی و مقاومت کنند. اگر به علت ظلم غیر قابل حمایتش، سبب شورش ملی علیه خودش گردد، هر قدرت خارجی می تواند به مردم تحت ستم که درخواست کمک نمایند، کمک کند... ملتهای خارجی می توانند به یکی از طرفین که به نظر محق باشد کمک کنند (۲۵).»

ایده حمایت از حقوق اساسی بشر که توسط این نویسندگان ترویج گردید، نهایتاً در رفتار برخی از کشورها و در قوانین اساسی آنان و سایر مقررات داخلی شان تجلی پیدا کرد. قانون (Habeas Corpus) و قانون داد خواست حقوق (Petition Rights) در سال ۱۶۷۹ و اعلامیه حقوق بشر شهروندان فرانسه (French Declaration of the Rights of Man and citizen) در سال ۱۶۸۹ نمونه های خوبی در این زمینه هستند. با گذشت زمان

حمایت جمعی از حقوق اقلیتها به وسیلهٔ پیمانهای دو یا چند جانبه تضمین و اجرا گردید که به جمعی از کشورها این حق را داد تا در امور کشور دیگری که این ضمانت را بوسیله قرار داد و یا پیمانی پذیرفته ولی به سبب فعل و یا ترک فعل مفاد آن را رعایت نکرده، دخالت کنند. این گونه پیمانها به سیستم دسته جمعی حق مداخله در امور کشورهای دیگر را برای حفظ حقوق اقلیتها اعطاء و معیار و ضابطه اصلی آنرا حمایت و حفظ حقوق اقلیت‌های قومی و مذهبی استوار ساخت.

معاهدات مختلفی در این راستا برای حمایت از اقلیت‌های کاتولیک که در کشورهای با اکثریت پروتستان زندگی می‌کردند بسته شد که مهمترین آن پیمان وستفالی (۲۶) و پیمان دیگر مربوط به مسیحیانی بود که در امپراتوری عثمانی زندگی می‌کردند (۲۷). امضاء کنندگان این پیمانها حق مداخله دسته جمعی یا انفرادی را به رسمیت شناختند تا ضمانت اجرایی باشد در پاسخ به عدم رعایت تعهدات متعاهدین. اما حمایت از این حقوق در عمل در اختیار دول قدرتمند باقی ماند و وقتی منافع این دولتها با هم در قدرت تلاقی پیدا می‌کرد و مصالحه‌ای در میان آنان حادث می‌شد موضوع اصلی که همان حمایت از حقوق انسانها در مقابل بیرحمی‌ها بود مسکوت باقی می‌ماند و به فراموشی سپرده می‌شد.

حمایت از چنین حقوقی که در پیمانهای منعقد شده تأکید شده بود بعد از خاتمه جنگ جهانی اول، به عنوان موضوع مهم جامعه ملل مطرح گردید. معاهدات متعددی بین کشورهای لهستان، چکسلواکی، صربها، کرواتها، اسلونی‌ها، رومانی، یونان، اطریش، بلغارستان و مجارستان منعقد شد که بتوانند حمایت از حقوق اقلیتها و برابری در رفتار با آنان را تضمین کنند (۲۸). این پیمانها رفتار منصفانه و عادلانه با سایر مردم در قلمرو سرزمینی آن دولتها را خواستار بودند. الگوی عمومی این معاهدات بر این اصل استوار بود که تمام ساکنین این کشورها باید از حق زندگی و آزادی که شامل آزادی در عقیده و آزادی در انجام وظایف و تکالیف دینی و مذهبی است برخوردار باشند و دولتها موظفند آن را مورد حمایت قرار دهند. در میثاق جامعه ملل، حمایت از حقوق بشر تنها در مفاد مربوط به قلمروهای تحت قیمومیت آشکار گردید که در حقیقت نتیجه تجربه قبل از میثاق بود. نمونه بارز آن معاهده‌ای است که از ترکیه خواسته شده بود که حمایت از

حقوق مسیحیان را به رسمیت بشناسد و مورد حمایت قرار دهد (۲۹). میثاق همان گونه که مشاهده گردید به عنوان تضمین معاهدات منعقد و نیز جایگزین قدرتهایی شد که خواستار حمایت از حقوق اقلیتها بودند بدین نحو که به حمایت از حقوق اقلیتها خواه به صورت انفرادی یا جمعی در صورت نیاز اقدام کند.

حمایت از حقوق بشر در منشور ملل متحد وارد فصل جدیدی شد. فجایع بزرگ و فراموش نشدنی دو جنگ سیاستمداران و اندیشمندان را وا داشت تا نگرشی نوین به مقوله حقوق بشر داشته باشند. عدم احترام به اصول اولیه مورد قبول مردمان جهان و کرامت ذاتی انسان و قائل نشدن به حقوق اولیه و فطری انسانها موجب آسیبهای جدی بر پیکره جامعه جهانی شده بود. از آنجا که در دو جنگ جهانی اروپا خود قربانی زیاده خواهی دولتی واقع شد که کمترین وقعی به حقوق انسانها قائل نبود، نگاه و نگرش خاصی به کرامت انسانی از سوی اندیشمندان و صاحب نظران این منطقه در کنار سایر ملل ارائه شد و لذا جامعه بین المللی شاهد احیای تفکر صلح جویی و نگرشی نوین به مقوله حقوق بشر بود که به راستی از دستاوردهای مهم این دوران می باشد و آثار ارزشمندی از خود به جا گذاشته است. در این شرایط، طبیعی است که حمایت از حقوق بشر به طور حساس و جدی در خلال مذاکرات سازمان ملل متحد مورد مباحثه قرار گرفته است و توجه مطلوبی به ارتقای این حقوق در مقیاسی جهانی انجام و به طور مکرر در جای جای منشور بیان شود. موارد ذکر شده در منشور بر خلاف میثاق جامعه ملل که در آن حقوق بشر تنها در قلمروهای تحت قیمومیت حمایت می شد به کرات از تمامی اعضای جامعه بین المللی خواسته شد که احترام به آن را به طور جدی در روابط خود اعمال کنند. ماده ۳ در مورد همکاری دولتهای عضو جهت شناخت حقوق اساسی بشر به..... توسعه و تشویق احترام به حقوق انسانی و آزادی هایی که برای عموم اساسی می باشد بدون هیچ تمایزی بین جنس، نژاد، زبان و مذهب اشاره می کند. ماده ۵۵ در بند سوم همان اصل را به صورت کلی تکرار کرده و اشعار دارد که:

«احترام جهانی و حقیقی حقوق بشر و آزادی هانی که برای همه کس اساسی است

بدون تفاوت در نژاد، جنس یا زبان یا مذهب.»

ماده ۷۶ در بند سوم اشعار می دارد که:

«تشویق حس احترام حقوق بشر و آزادی‌هایی که برای عموم اساسی می‌باشد بدون تمایز نژادی و جنسی و زبانی و مذهبی و تقویت این معنی که تمام ملل جهان نیازمند یکدیگر می‌باشند.»

در اینجا این سؤال ممکن است مطرح شود: آیا مفاد منشور ملل متحد در مورد حقوق بشر تعهدات الزام آور حقوقی به وجود می‌آورد؟ ایجاد تعهدات الزام آور در باب حقوق بشر در مفاد منشور مسأله بحث برانگیز و مورد توافق حقوقدانان حاضر نمی‌باشد. عقاید و تفسیر گوناگون در این باب ارائه شده است که می‌توان آن را به دو مکتب تقسیم کرد. اولین مکتب فکری که مورد حمایت دانشمندانی نظیر لوتر پاخت (۳۰) و جس اپ (۳۱) (Jessup) است مدعی است که موارد منشور در موضوع حقوق بشر تعهدات الزام آور برای تمامی اعضا ایجاد می‌کند (۳۲). لوتر پاخت بر تعهدات الزام آور تأکید کرده است و به ماده ۱۳ منشور استناد می‌کند (۳۳) که مقرر می‌دارد. مجمع عمومی موجبات مطالعاتی را فراهم و توصیه مذهبی را به منظور کمک در شناخت حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای عموم بدون تمایز ارائه کند. او همچنین به مواد ۵۵ و ۵۶ منشور اشاره کرده که احترام جهانی برای حقوق بشر و آزادی‌های اصولی و رعایت آنها را طلب می‌کند و از تمامی اعضا می‌خواهد که خودشان را متعهد کنند، تا اقدامی مشترک و جداگانه در همکاری با سازمان برای حصول به اهداف مطرح شده انجام دهند (۳۴). وی سپس مدعی شد که مواد فوق تعهدات الزام آور برای اعضا ایجاد می‌کند (۳۵). از طرف دیگر، کلسن (Kelsen) این دیدگاه را که مواد منشور تعهدات الزام آور برای اعضا ایجاد می‌کند را رد کرده است و بحث می‌کند که مواد ذکر شده تنها ماهیت یک اعلامیه را داشته است که اهداف آن باید بدون هیچ گونه تعهد و نیروی الزام‌آوری از سوی دولتها مورد احترام و شناسایی واقع شود (۳۶). او سپس نتیجه‌گیری می‌کند که در نهایت می‌توان گفت که مواد فوق حاوی «تعهدات ناقص» می‌باشند، بدون ویژگی الزام آور (۳۷). به اعتقاد کلسن مفاد منشور تعهد سختی را به اعضای خود تحمیل نمی‌کند که به اتباع خود حقوق و آزادیهای مطرح شده در مقدمه یا در متن منشور را اعطا کنند (۳۸).

به اعتقاد نگارنده تعهدات الزام آور در مواد ذکر شده در منشور در ارتباط با موضوع حقوق بشر را به سه دلیل عمده نمی‌توان قبول کرد. اول آنکه زبان به کار رفته در منشور

ملل متحد این تفسیر و معنا را دربر ندارد که اعضا تحت یک تعهد قانونی در اعطای حقوق و آزادی‌ها نسبت به موضوعاتشان قرار دارند. تمامی فرمولهای به کار رفته در اهداف منشور یا وظایف و عملکردهای سازمان ملل تعهدی برای اعضا ایجاد نمی‌کند. و چنین قدرتی را به سازمان نداده‌اند تا این تکالیف را بر کشورهای عضو تحمیل کند که حقوق مطرح شده در منشور را برای اتباعشان تضمین کنند. لوتر پاخت به مواد ۱۳، ۵۵ و ۵۶ منشور به عنوان شاهدهی برای ایجاد «تعهدات الزام آور» استناد می‌کند حال آنکه زیان به کار رفته در این موارد چنین تفسیری را حتی در تفسیر موسع به دست نمی‌دهد. به طور نمونه، ماده ۱۳ منشور از مجمع عمومی می‌خواهد که مطالعات و بررسی‌ها را آغاز کند و توصیه‌هایی را به منظور ارتقای همکاری‌های بین‌المللی در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و کمک به شناخت و درک حقوق بشر و آزادی‌های اصولی ارائه کند. پر واضح است که این توصیه‌ها نمی‌تواند تعهدات الزام آور ایجاد کند، زیرا موارد ذکر شده قصد نداشته است وظیفه سختی را بر دوش اعضا جهت اطاعت از این توصیه‌ها تحمیل کند.

دوم آنکه حمایت از این بینش که مفاد منشور الزام قانونی در مورد حقوق بشر ایجاد می‌کند سبب افزایش بی‌نظمی در جامعه بین‌المللی می‌شود، که قطعاً اهداف اصلی منشور را تحت شعاع قرار خواهد داد. در واقع عدم وجود معیاری شفاف برای مفهوم حقوق بشر به کشورها اجازه می‌دهد تا بتوانند به نام حقوق بشر در امور دیگران مداخله کنند، آن هم وقتی که انگیزه‌های دیگری به جز حقوق بشر مطرح باشد. همان‌گونه که در برخی از قضایا دیده‌ایم، از قبیل دخالت ایالات متحده در گرانادا در سال ۱۹۸۳ (۳۹) و در پاناما در سال ۱۹۸۹ (۴۰). مداخله‌های نادری هم وجود داشته که ظاهراً برای حقوق بشر انجام گرفته است مانند مداخله آمریکا در رواندا که نگارنده مایل به نادیده گرفتن آن نیست، اما موارد بسیاری وجود داشته است که دول قدرتمند در امور دیگران به بهانه نقض حقوق بشر دخالت کردند در حالی که انگیزه‌هایی غیر از حقوق بشر مورد نظرشان بوده است. سابقه تاریخی اغلب مداخله‌ها موجب شده است که اذهان جامعه بین‌المللی بدینی خاصی به دکترین داشته باشند و این ترس که ممکن است مفهوم ارزشمند حقوق بشر مجدداً مورد سوءاستفاده و مستمسکی در دست قدرتمندان واقع شود مخالفت با

دکترین را دو چندان کرده است.

آخرین نکته آنکه تاریخچه و بحث پیرامون مواد ۵۵ و ۵۶ منشور نشان می‌دهد که هیچ یک از نمایندگان دولتها اظهارات مستقیمی را درباره ایجاد تعهدات الزام آور مطرح نکرده‌اند. در خلال بحث در مورد ماده ۵۵ منشور تعدادی از نمایندگان تقاضای اقدام جداگانه‌ای را برای زمانی کردند که تخلف مهمی در حقوق اساسی و ضروری بشر رخ می‌دهد و همکاری از طرف کشورهای مربوطه صورت نمی‌گیرد. اما آنها تأکید کردند که سازمان بین‌المللی بایستی این گونه اقدامات را جهت حمایت حقوق اساسی و بنیادی بشر انجام دهد. جالب توجه آنکه حتی نمایندگان ایالات متحده در طول مذاکرات این نظریه را مورد حمایت قرار دادند که در صورت تحقق چنین امری تنها سازمان بین‌المللی صلاحیت دارد که در امور داخلی کشور خاطی مداخله کند. اما علیرغم این موضع بعدها مداخله‌های یک جانبه‌ای توسط امریکا صورت گرفت که ثابت کرد اختلافی جدی بین ثوری و عمل در سیاست خارجی امریکا وجود دارد.

نگاهی به بحثها و گفتگوها در کنفرانس سانفرانسیسکو ثابت می‌کند که هدف و نیت این نمایندگان این بوده است که تنها سازمان ملل را در شرایط بسیار دشوار و خاص مجاز کنند تا از اتفاق چنین فجایعی پیشگیری کند و هر گونه مداخله مسلحانه یک جانبه به وسیله دولتها برای حفظ و حمایت از حقوق بشر در آن مقطع محلی از بحث میان دول نبوده است. با این وجود حوادث فجیع و دلخراش علیه انسانهای بی گناه در منطقه بالکان توسط صربها که با تهییج و تحریک مردم آن دیار و یادآوری نبردهای تاریخی میان صربها و مسلمانان در قرون گذشته، به اوج خود در دهه پایانی قرن بیستم رسیده بود سبب شد که تلاش وسیعی از سوی برخی حقوقدانان صورت گیرد تا مداخله یک دولت یا دولتهایی علیه کشور دیگر که ناقض حقوق بشر به صورت وسیع و سیستماتیک حتی علیه ملت خودش می‌باشد، در دورانی که حقوق بشر ارزش و جایگاه رفیعی پیدا کرده است، امری مشروع و مجاز شمرده شود. خواه از نقطه نظر قانونی و یا از دیدگاه اخلاقی، اگر چه سیستم حقوقی در مغایرت با آن می‌باشد عده‌ای در این راستا با عنایت به ضعف سیستم حقوقی حاضر در پاسخ به این گونه موارد خواستار تحول جدی در این سیستم شدند. بنابراین می‌توان ادعا کرد که تحت چنین شرائطی مداخله یک جانبه یک

کشور و یا چند کشور در امور کشوری دیگر برای حمایت از حقوق بشر که به صورت توده‌ای نقض می‌شود، تحت شرایط خاص توسط این دسته از حقوقدانان که استدلال آنها بر اساس مباحث حقوقی، اخلاقی استوار است در حال شکل‌گیری عمیقی می‌باشد که در این مقاله نظریه‌های متفاوت که دارای یک هدف مشترک بنام حمایت از مردم بی‌گناه است را در سه طبقه بررسی و نقد می‌کنیم.

● مداخله برای قانونی ارجح‌تر از حاکمیت کشورها (حقوق بشر)

مدافعان گروه اول مدعی هستند که اگر جان انسانهای بی‌گناه در خطر باشد، نقض قانون امری پذیرفتنی و مشروع است که بتوان هزاران انسان بی‌گناه را نجات داد تا هدفی ارزشمندتر که همان حفظ جان انسانهاست را به دست آورد، حتی اگر شورای امنیت استفاده و به کارگیری از زور و قوای قهریه را مجاز نداند. این نظریه برخی از نویسندگان است که مداخله بشردوستانه را یک امر و وظیفه اخلاقی می‌دانند و یادآور می‌شوند که شناسایی حقوق بشر و حمایت از کرامت ذاتی و برابری تمام اعضای خانواده بشری در اعلامیه جهانی حقوق بشر و منشور سازمان ملل متحد مورد تأیید قرار گرفته است. برای مثال هاید من (Hyndman) در باب این اهداف و مقاصد اظهار می‌دارد که..... تمامی این پیش شرطهای ضروری و اساسی برای درستی و ایجاد آزادی‌های اساسی، عدالت و صلح در جهان می‌باشد (۴۱). در این زمینه جینیگز (Jennings) و واتس (Watts) نیز اشاره می‌کنند که:

«مداخله جامعه بین‌المللی در هر دو حالت هم به صورت جهانی و هم به صورت منطقه‌ای، در حمایت از حقوق بشر، می‌تواند هر مداخله بشردوستانه یک جانبه را کنار بگذارد (۴۲).»

طرفداران این گروه مدعی هستند که استفاده یک جانبه از زور برای به اجرا گذاشتن مفاد حقوق بشر در منشور جایز می‌باشد، زیرا ترویج و ترفیع حقوق بشر یکی از مقاصد اولیه منشور است. بنابراین استفاده از زور برای اعمال آن مواد نمی‌تواند ناقض ماده ۴ منشور محسوب گردد. برای پاسخ به این دیدگاه باید یادآور شد که این حقوقدانان این واقعیت را نادیده می‌گیرند که توسل به زور برای حفظ و صیانت از حقوق بشر ممکن

است مغایر با حفظ صلح و امنیت بین‌المللی باشد که هدف اصلی منشور بر آن استوار می‌باشد. حتی اگر بر این باور باشیم که دول مداخله‌گر بدون هیچ چشم‌داشتی به دنبال اجرای خواسته‌های واقعی مردمان آن سرزمین هستند و می‌خواهند بدان جامعه عمل بپوشانند، این امر بدون نقض تمامیت ارضی و استقلال سیاسی و یکپارچگی آن کشور انجام‌پذیر نمی‌باشد. از طرف دیگر در صورت قبول تئوری طرفداران این مکتب که معتقدند مقاصد منشور در ماده ۱ باید تحت هر شرایطی اجرا گردد، این سؤال را مطرح می‌کند که: «آیا هر یک از مقاصد مندرج در منشور ملل متحد که در ماده ۱ بیان شده است را می‌توان با استفاده یک جانبه از زور حاصل کرد؟» به طور مسلم استفاده یک جانبه از زور در این مورد وجاهتی ندارد. محکومیت جهانی از اقدام مشترک انگلو-فرانس در کانال سوئز که به منظور احیای صلح و امنیت بین‌المللی در این منطقه به وسیله دول مداخله‌کننده به صورت یک جانبه انجام گرفته بود بیانگر این واقعیت است که جامعه بین‌المللی اقدامات یک جانبه را نمی‌پسندد و وجاهت قانونی بر آن قائل نیست.

● مداخله بر اساس یک نقطه نظر اخلاقی

گروه دوم مورد مطالعه، مربوط می‌شود به افرادی که بر اساس یک نقطه نظر اخلاقی از مداخله بشردوستانه حمایت می‌کنند. از آنجا که جامعه بین‌المللی شاهد تجاوزهای انبوه نسبت به حقوق بشر در اواخر قرن بیستم بوده است، بعضی از حقوق‌دانان از جمله کسسه به نقطه نظر اخلاقی مداخله بشردوستانه تکیه کرده و مدعی هستند که مداخله یک جانبه بدون مجوز شورای امنیت به منظور جلوگیری از چنین تجاوزاتی، در شرایط شدید، مجاز می‌باشد، حتی اگر مغایر با منشور سازمان ملل باشد (۴۳). کسسه در مقاله خود تحت عنوان "Exiniuria ius Oritur" سؤال می‌کند: «آیا ما در جهت مشروعیت بین‌المللی مداخلات قهرآمیز در مقابل اقدامات شدید ضد بشری در جامعه جهانی پیش می‌رویم (۴۴)؟» با طرح این سؤال او تلاش می‌کند که ابتدا منزلت حقوق بشر را در جهان امروز نشان دهد و سپس اقدام ناتو را در کوزوو توجیه کند. و مهمتر آنکه حمایت صریح خود را از مداخله قهرآمیز برای موارد مشابه در آینده بیان می‌کند (۴۵). او به عنوان یک نمونه برجسته از این مکتب به قتل عام و سایر تجاوزات صربها علیه مسلمانها و آلبانی

تبارها در کوزوو پرداخته و سپس بحث می‌کند که توسل به قوای قهریه تحت برخی شرایط خاص مجاز و صحیح است ولو اینکه مجوز رسمی از شورای امنیت نداشته باشد (۴۶). کسسه همچنین به طرح این سؤال می‌پردازد: «آیا بشر امروز باید بی ثمر گوشه‌ای بنشیند و قتل عام یا شکنجه شدن ظالمانه هزاران انسان بی‌گناه را تماشا کند (۴۷)؟ آیا انسان باید ساکت و منفعل در مقابل این تجاوزات باقی بماند بدین دلیل که بیکره حقوق بین‌الملل و سیستم آن قادر به جبران یا رفع چنین وضعیتی نمی‌باشد (۴۸)؟ یا اینکه ارجح است که به قربانی شدن حکومت قانون تن در دهیم به خاطر عواطف انسانی (۴۹)؟»

در پاسخ به سؤالات مطروحه کسسه نتیجه‌گیری می‌کند که توسل به نیروهای مسلح از نقطه نظر اخلاقی قابل توجیه می‌باشد، اگر چه این اقدام اخلاقی با سیستم حقوقی بین‌المللی حاضر مغایرت داشته باشد. سپس او معیارهایی از شرایط خطیر را به منظور جلوگیری از سوءاستفاده دول برتر از مفهوم حقوق بشر معرفی می‌کند.

نگارنده حاضر کاملاً با کسسه موافق است که امروزه جامعه بین‌المللی نمی‌تواند نقض گسترده و سیستماتیک حقوق بشر را تنها بدین دلیل که شورای امنیت قادر نیست به خاطر اعمال حق و تو توسط اعضای دائمی، مبادرت به اقدام قهرآمیز برای جلوگیری از این گونه اعمال نماید، را بپذیرد. اما نگرانی اصلی در این می‌باشد که معیارهای معرفی شده از سوی کسسه ممکن است براحتمی و با تفسیری موسع از سوی ابر قدرت‌ها ارائه و در نهایت زمینه مناسبی برای مداخله نظامی که مستمسک آن تنها حقوق بشر است فراهم گردد. اگر چه نامبرده در طبقه بندی خود سعی کرده است معیارهایی از شرایط خطیر را به منظور جلوگیری از سوءاستفاده از مفهوم مداخله بشردوستانه معرفی کند. به طور مثال در آخرین شرط، او مدعی است که نیروی مسلح صرفاً برای مقاصد محدود در جلوگیری از شرارت‌ها و حفظ احترام برای حقوق بشر استفاده می‌شود (۵۰). اما او این حقیقت را نادیده می‌گیرد که برداشتهای مختلفی از این مفهوم توسط افراد و گروه‌ها ارائه می‌شود که می‌تواند خطرناک باشد. احترام برای حقوق بشر یک اصل است که توسط تمام انسانها پذیرفته و تأیید شده است، اما در این زمینه تفسیرهای مختلفی وجود دارد.

مفاهیم بسیاری وجود دارد از قبیل بی حرمتی، صلح طلبی، حقوق بشر، آزادی، اصلاحات، دموکراسی و نظیر آن که به طرق مختلف تفسیر می‌شوند. هدف این مقاله این نیست که وارد این بحث شود، اما فقط می‌خواهد به وسیله یک مثال این تفاوتها را برای خوانندگان یادآوری کند. همانگونه که می‌دانیم خشونت علیه انسان از نقطه نظر صلح‌گرایان امری است مذموم. در این زمینه، برخی از فلاسفه صلح‌گرا هر نوع خشونت را خواه از سوی جامعه و یا افراد شخصی اعمال شود تقیح می‌کنند (۵۱). این در حالی است که گروهی دیگر از فلاسفه تنها انواع خاصی از خشونت که آن هم خشونت سازماندهی شده است را رد می‌کنند از قبیل جنگ و انقلابهای خونین (۵۲). همان‌گونه که مشاهده کرده‌ایم تعاریف متفاوتی از مفهوم صلح دوستی از سوی فلاسفه ارائه گردیده پس چگونه ممکن است مداخله نظامی یک دولت در امور داخلی کشورهای دیگر را به علت «احترام به حقوق بشر» پیشنهاد کرد؟ در مورد برخی از مفاهیم از قبیل احترام به حقوق بشر اجماع در تعریف وجود ندارد، لذا اینطور به نظر نگارنده می‌رسد که پذیرفتن مداخله یک جانبه بدون مجوز شورای امنیت و با استناد به احترام برای حقوق بشر در سیستم حقوقی حاضر فاقد مستند قانونی است.

• دکتترین مداخله بشر دوستانه و ماده ۴ منشور

آخرین گروه مورد مطالعه ما در این مقاله کسانی هستند که معتقدند مداخله بشر دوستانه مغایر و ناقص ماده ۴ منشور نمی‌باشد. این گروه مورد حمایت دی آماتو (D Amato) (۵۳) و تسون (Teson) (۵۴) می‌باشد. دی آماتو مدعی است که مداخله بشر دوستانه برای حقوق بشر ناقض و مخالف تمامیت ارضی و استقلال سیاسی کشور مورد تهاجم نمی‌باشد (۵۵). دی آماتو و تسون ماده ۴ منشور را مورد حمایت قرار داده و این ایده را ارائه می‌دهند که جنگی با یک علت خوب و عادلانه سرگرفته شود تمامیت ارضی یک کشور و استقلال سیاسی آن را نقض نمی‌کند (۵۶). تسون در این باب بحث می‌کند که این نوع مداخلات که پایه و اساس آن بر حقوق بشر استوار است منجر به غلبه ارضی یا تسلط سیاسی نمی‌شود لذا تعارضی با ماده فوق ندارد (۵۷). به منظور پاسخ به ادعاهای آن دسته از نویسندگانی که مدعی هستند مداخله بشر دوستانه به اعمال زور و

فشار علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی کشور مورد هدف نمی‌پردازد و ناقص آن نمی‌باشد. اینطور می‌توان گفت که مداخله نظامی یک دولت علیه کشور دیگر با مستمسک انسان دوستانه مستقیماً مغایر تمامیت ارضی و استقلال سیاسی یک کشور می‌باشد. نمونه‌های بارز آن را می‌توان در مداخله هندوستان در پاکستان شرقی، بنگلادش در ۱۹۷۱ (۵۸)، مداخله ویتنامی‌ها در کامبوج در سال ۱۹۷۸ (۵۹)، مداخله اسرائیلی‌ها در اوگاندا در سال ۱۹۷۶ (۶۰)، مداخله تانزانایی‌ها در اوگاندا در سال ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ (۶۱)، مداخله ایالات متحده در گرانادا در سال ۱۹۸۳ (۶۲)، دخالت ایالات متحده در پاناما در سال ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰ (۶۳) و در نهایت مداخله ناتو در کوزوو در سال ۱۹۹۹ (۶۴) که به ترتیب منجر به نقض قلمروی پاکستان، کامبوج، اوگاندا، زئیر، گرانادا، پاناما و صربستان گردید، نام برد.

همان‌طور که قبلاً گفته شد مداخله نظامی یک کشور در امور کشور دیگر حتی از نوع بشردوستانه مستقیماً مغایر با تمامیت ارضی آن کشور می‌باشد. در مورد پاکستان اقدام‌های منجر به جدایی استان شرقی گردید که بیانگر آسیب دائمی به قلمرو سرزمینی آن کشور بود. در موارد مربوط به کامبوج و اوگاندا، مداخله منجر به براندازی خشونت‌آمیز حکومت‌های این کشورها گردید. موارد یاد شده شامل عنصر زور علیه تمامیت ارضی و استقلال سیاسی یک کشور بودند. ادعای ما مورد حمایت اعلامیه مجمع عمومی مربوط به روابط مودت‌آمیز در سال ۱۹۷۰ (۶۵) و نیز تصمیمات قضائی دیوان دادگستری در قضیه‌های آبراه کورفیو (۶۶) و نیکاراگوئه علیه امریکا (۶۷) می‌باشد که مربوط است به مفهوم و معنای عدم مداخله و محکوم کردن استفاده غیر مجاز از زور به وسیله یک کشور، علیه کشور دیگر.

به علاوه منشور سازمان ملل متحد پیمانی است چند جانبه که همانند سایر معاهدات در معرض تفسیری برابر در قواعد حقوق عرفی قرار دارد. معاهده وین در باب حقوق معاهدات، که اکنون به عنوان حقوق بین‌الملل عرفی توسط دیوان در قضیه مسائل مربوط به تعیین حدود دریایی و مسائل قلمرویی معرفی شده است (Maritime Delimitation and Territorial Questions Case) بدین نحو اشعار می‌دارد که: «معاهده باید با نیت پاک و مطابق با مفهوم معمول و رایج که عهد‌نامه در زمینه‌های مربوط و در پرتوی اهداف

و مقاصد آن معاهده تفسیر گردد (۶۸). بنابراین چنین تفسیر افراطی از اصل مداخله و از ماهیت ماده ۴ منشور که هدفی روشن و واضح در پی دارد امری غیر معقول است که به طور مستقیم اهداف این ماده را نادیده می‌گیرد.

● رویه دولتها در پاسخ به دکترین مداخله بشر دوستانه

رویه دولتها ثابت کرده است مداخله یک جانبه را تحت هر عنوانی حتی در پرتو دکترین مداخله بشر دوستانه مورد حمایت قرار نمی‌دهد. نگاهی اجمالی بر مداخله هندوستان در پاکستان شرقی و ویتنامی‌ها در کامبوج روشن می‌سازد که نمایندگان دول ثالث این اقدامات را مورد حمایت قرار ندادند، اگرچه دول مداخله‌گر تلاش داشتند تا اقدامات خود را در غالب اهداف انسان دوستانه توجیه کنند. در مورد دخالت هندی‌ها در پاکستان شرقی، جامعه بین‌المللی نه تنها اقدام و ادعای دول مداخله‌گر را نپذیرفت که مصرانه ادعا می‌کردند: «ما خالص‌ترین انگیزه و خالص‌ترین نیت‌ها را برای نجات مردم بنگال شرقی از آنچه که رنجشان می‌داد به کار برده‌ایم (۶۹)». بلکه در خواست فوری داشتند که هندوستان ترک مخاصمه کرده و از پاکستان شرقی عقب نشینی کند (۷۰). در روز بیست و پنجم دسامبر ۱۹۷۸، ویتنامی‌ها اقدام به عملیات نظامی در کامبوج کردند. در نتیجه این اقدام رژیم خمرهای سرخ، که جنایات هولناکی را علیه مردم کامبوج از سال ۱۹۷۵ تا سال ۱۹۷۸ مرتکب شده بودند، سرنگون گردید. اکثر دولتها اقدام ویتنامی‌ها را یک مداخله غیر قانونی تلقی کردند. در این رابطه، برخی از نمایندگان صراحتاً اعتراض خود را علیه استفاده از زور به منظور حمایت از حقوق بشر بیان کردند. برای مثال نماینده سنگاپور اظهار کرد که:

«هیچ کشور دیگری حق سرنگون کردن دولت دموکراتیک کامبوج را ندارد، صرف نظر از اینکه آن دولت تا چه حد با مردم خودش بدرفتاری کرده باشد. این مغایر اصول است که به یک کشور خارجی جهت مداخله و براندازی دولت (حکومت) کشوری دیگر آزادی دهیم (۷۱)».

نماینده فرانسه اظهار کرد که:

«این فکر که یک رژیم نفرت‌انگیز است و مداخله دول خارجی توجیه‌پذیرند و

سرنگون سازی آن دولت مشروع است، شدیداً خطرناک می‌باشد. این امر می‌تواند به طور جدی حقوق بین‌الملل را به مخاطره اندازد و ادامه حیات رژیمهای مختلف را وابسته به قضاوت همسایگانشان کند (۷۲).»

نماینده انگلستان دیدگاه کشورش را چنین بیان کرد:

«در مورد حقوق بشر در کامبوج هر چه گفته شود، نمی‌تواند بهانه‌ای شود که ویتنام، که خود سوابق حقوق بشرش رقت‌انگیز است، تمامیت ارضی دولت دموکراتیک کامبوج را که دولتی مستقل و عضو سازمان ملل می‌باشد، نقض کند... (۷۳).»

مداخله نظامی آمریکا به ادعای حمایت از مردم بی‌گناه کردستان در سپتامبر ۱۹۹۶ نه تنها نتوانست حمایت بین‌المللی را کسب کند بلکه با مخالفت جدی بسیاری از کشورها مواجه شد. سه عضو دائم شورای امنیت شامل فرانسه، روسیه و چین مخالفت خود را با مداخله مذکور با صراحت بیان کردند. مسکو آنرا مداخله غیر قابل قبول و غیر مجاز خواند (۷۴). بیانیه کرملین همچنین خواستار این بود که عملیات نظامی بلافاصله متوقف گردد و تمامیت ارضی و استقلال سیاسی عراق محترم شمرده شود (۷۵). بنیون (Binyon) در روزنامه تایمز اظهار داشت که مسکو در مواضع خود از شدیدالحن‌ترین زبان استفاده کرده که از زمان جنگ سرد تاکنون سابقه نداشته است (۷۶). فرانسه یکی از ۳ کشور ناظر بر منطقه ممنوعه پروازی نیز با عملیات نظامی آمریکا مخالفت کرد و سخنگوی وزارت خارجه آن دولت اظهار داشت که فرانسه خود را به تمامیت ارضی عراق متعهد می‌داند و پاریس اعتقاد ندارد که عراق قطعنامه‌های سازمان ملل را نقض کرده است (۷۷).

• نتیجه‌گیری

مشروعیت و اعتبار مداخله بشردوستانه در حقوق بین‌الملل هنوز مورد اختلاف نظر حقوقدانان می‌باشد. طرفداران این دکترین مدعی هستند که این دکترین حتی بعد از تصویب منشور سازمان ملل متحد پابرجا است و منشور خدشه‌ای بر آن وارد نساخته است، لذا اقدام بشردوستانه در پاسخ به بحران کوزوو در سال ۱۹۹۹ که برای دفاع و حمایت از حقوق بشر صورت گرفت با ماده ۴ منشور سازمان ملل متحد در تضاد

نمی باشد. بررسی این دکترین و ادعاهای حامیان آن اعم از حقوقدانان و یا سیاستمداران که مدعی عدم مغایرت و تضاد آن با منشور به طور عام و با ماده ۴ به طور خاص و مشروعیت آن در سیستم حقوقی حاضر می باشد، نتوانست متقاعد کننده و دارای وجهت قانونی باشد، اگر چه در مواردی اصول اخلاقی به حمایت از آن بیاید زیرا:

- نگاهی اجمالی به قضیه استفاده از زور در سال ۱۹۹۹ که در آن دولت یوگسلاوی علیه ده عضو ناتو در دیوان بین المللی دادگستری اقامه دعوی کرده است نمونه ارزشمندی در این باب می باشد (۷۸). یوگسلاوی اظهار کرد که عملیات ناتو موجب نقض ماده ۴ منشور سازمان ملل شد که در حقیقت نشان دهنده تضاد در عمل ناتو می باشد که مدعی حفظ صلح و امنیت منطقه و احترام به حقوق بین الملل است. در استماع مشترک قضیه، وکلای خواندگان از هر گونه اشاره ای مستقیم به مداخله بشر دوستانه و جایگاه آن در سیستم حقوقی حاضر خودداری کرده و صرفاً اظهار داشتند که دخالت آنان به منظور حفظ ارزشهای حقوقی و انسانی صورت گرفته است که در اصول و ضوابط لازم الرعایه حقوق بین الملل از قبیل حق زندگی تضمین شده است و این اقدام نیز برای جلوگیری از یک فاجعه در حال وقوع که شورای امنیت چنین تشخیص داده بود تحقق یافت (۷۹). به غیر از پادشاهی بلژیک که روی حق مداخله بشر دوستانه در مقابل دادگاه بین المللی تکیه کرد، سایر اعضای ناتو از جمله انگلستان از زبان به کار رفته قطعنامه ۱۱۹۹ شورای امنیت که عبارت فاجعه انسانی را به کار برده بود استفاده کردند و به دکترین مداخله بشر دوستانه اشاره ای نکردند (۸۰).

رویه دولتها در برخورد با دخالتهای یک جانبه در پرتوی دکترین مداخله بشر دوستانه که مورد بحث در این مقاله واقع شد بیانگر این واقعیت است که حتی در بهترین قضیه که می توانست توجیه اخلاقی به همراه داشته باشد دولتها از شناسایی مداخله خودداری و عدم رضایت خود را صریحاً اعلام کردند.

سیستم حقوقی حاضر استفاده از قوای قهریه و زور را با هر ادعایی که صورت گیرد به رسمیت نمی شناسد به استثنای دفاع مشروع، همان گونه که در ماده ۵۱ منشور سازمان ملل متحد بیان شده است. زیرا اقدام به دفاع مشروع بر طبق ماده ۵۱ منشور را نمی توان برای توجیه و مداخله بشر دوستانه مورد استفاده قرار داد.

با این حال باید اذعان کرد که بر اساس دکترین مسؤولیت دولتها احترام و دفاع از حقوق اولیه تمام افراد بشر بر عهده دولتها می‌باشد که آن را (erga omnes) می‌نامند. طبق رأی دادگاه بین‌المللی در قضیه بارسلونا تراکشن Barcelona Traction این وظیفه بر دوش کل جامعه بین‌المللی گذاشته شده است (۸۱). لذا، در صورت تخلف از چنین وظایف و تعهداتی، هر کشور حق دارد که به تخلف‌ها، خواه به صورت انفرادی یا جمعی، با استفاده از سایر اقدامات فارغ از استفاده از زور و توسل به اقدامات متقابل علیه خاطی پاسخ دهد. از نظر حقوق بین‌الملل، اقدامات متقابل به چه معنی می‌باشد؟ آیا حقوق بین‌الملل به منظور جلوگیری از نقض حقوق بشر اجازه استفاده از نیروی نظامی توسط دولتهای خارجی، چه به صورت انفرادی یا جمعی را می‌دهد؟ همان‌گونه که برخی از اعضای دائمی شورای امنیت در سال ۱۹۹۶ علیه عراق و در کوزوو در سال ۱۹۹۹ علیه صربها انجام دادند. باید اذعان کرد که بر طبق حقوق بین‌الملل نوین از سال ۱۹۴۵ به بعد اقدامات متقابل را نباید شامل تهدید به استفاده و یا استفاده از نیروی نظامی دانست. این حقیقت نیز در اعلامیه راجع به روابط مؤدت‌آمیز در سال ۱۹۷۰ مورد تأیید قرار گرفت (۸۲) و آشکارا اعلام شد که پاسخ به این گونه تخلفات خواه به صورت فردی یا گروهی تنها باید از روشهای غیر قهرآمیز استفاده گردد.

به طور خلاصه می‌توان گفت که مداخله بشردوستانه تنها در صورتی می‌تواند مجاز تلقی شود که شورای امنیت سازمان ملل متحد نقض سیستماتیک و گسترده حقوق بشر را تشخیص دهد و آن را مغایر با صلح و امنیت بین‌المللی بداند که آن را به طور جدی تهدید می‌کند، به نحوی که شورای امنیت نهایتاً اقدامات اجباری به منظور جلوگیری از این تخلفات را مجاز سازد. دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه مشروعیت استفاده از زور در سال ۱۹۹۹ مجدداً تأیید کرد که در صورت تحقق منازعاتی که سبب تهدید و به خطر افتادن صلح، نقض صلح یا اقدام به تجاوز شود شورای امنیت طبق فصل هفتم منشور سازمان ملل متحد دارای وظیفه و مسؤولیت ویژه‌ای در این زمینه می‌باشد (۸۳). بنابراین مداخله بشردوستانه که شامل تهدید به زور و یا استفاده از زور بدون مجوز رسمی شورای امنیت باشد، نقض صریح منشور سازمان ملل محسوب می‌گردد. اما این ممنوعیت در منشور بدین معنی نیست که حاکمیت دولت مورد نظر بالاتر از حقوق بشر

در مقیاس ارزشهای جامعه بین‌المللی معاصر می‌باشد، بلکه قانونی که مداخلات یک جانبه را منع می‌کند، منعکس‌کننده این واقعیت می‌باشد که در اغلب موارد مداخله به انگیزه‌های دیگری صورت گرفته است و تنها تلاش شده تحت عناوین زینبند توجیه شود. فقدان مشروعیت اعمال یک جانبه در منشور گواه این است که قضاوت و تعیین تکلیف یک یا چند کشور نمی‌تواند ملاک و معیار درستی تلقی گردد.

وضعیت جهان امروز، خصوصاً از زمان دو فاجعه بوسنی و کوزوو و با توجه به این حقیقت که جامعه بین‌المللی در زمینه تأمین و نقض حقوق بشر بین‌المللی بسیار محکم‌تر گام برداشته است، باعث شده برخی از نویسندگان از قبیل charney پیشنهاد کنند که وضع مقررات و قوانین جدید که مداخله توسط سازمانهای منطقه‌ای را برای متوقف کردن چنین جنایاتی بدون مجوز شورای امنیت امکان‌پذیر سازد، امری مناسب خواهد بود تا از فجایع مشابه جلوگیری گردد (۸۴). نگارنده معتقد است که نیازی به تغییر قوانین در شرایط فعلی نمی‌باشد زیرا در صورت تحقق چنین امری بهانه و زمینه سوءاستفاده از این حق در اختیار دولتهای قدرتمند قرار می‌گیرد شرایط ابهام‌آمیز فعلی را می‌توان ترجیح داد که دولتها تنها در شرایط خاص اقدام به این عمل کنند و کراهت آن می‌تواند عنصر مؤثری در ممانعت از اعمال زیاد خواهی آنان باشد تا اینکه قانون جدید با صراحت مهر تایید بر مداخلات بدون مجوز شورای امنیت بزند.

• پی‌نوشتها

برای مطالعه بیشتر در باب ممنوعیت استفاده از قوای فهریه به منابع ذیل مراجعه کنید:

1. see H.Mecoubrey and N.D white. International Law Armed conflict, Dertmouth press, Aldershot, U.S.A singapore, sydney, 1992; N.D. white, the united Nations and the Maintenance of International peace and security, Manchester University press, Manchester, 1990; I. Claude, "The Blueprint", International conciliation, no. 532, March 1961; I. Claude, "United Nations Use of Military Force". 7 J.A.C No. 2. June 1963.
2. J.L. Brierty, "some implications of the pact of paris", 10 B.Y.I.L, 1929, p. 208. see also Q. wright, "The Meaning of the pact of paris", 27 A.J.I.L., 1933; F. Kellogg, "The war prevention policy of the U.S.A" , 22 A.I.L.L 1928.
3. see Declaration on friendly relations (1970). GA res. 2625; Definition of aggression, (1975). GA res. 3314; Declaration on the Non-Use of Force.(1988), GA res. 42/22.

برای اطلاع بیشتر درباره رای دیوان به منبع زیر مراجعه کنید.

4. see military and paramilitary activities in and against nicaragua(nicar.v.us) merits, (1986), ICJ, rep. 14, (Judgement of June 27) paras 187-192 . states have on many occasions expressed their individual support for the article, and such expressions of support have come from many different sectors of the community of states. see R. higgins, "The attitude of western states towards legal aspect of the use of force", in A. cassese(ed). the current legal regulation of the use of force: 435, 1986; B. szego, "The Attitude of socialist states towards the intenational regulation of use of force", in cassese.Ibid.
5. The Legality of the threat or use of nuclear weapons, ICJ Rep.(1996), 226, para 70.
6. B. simma,"NATO, the UN and the use of force: legal Aspects", 10 E.J.I.L, 1999 , pp.1-4. see also A.C. Arend & R.J. Beck, International law & the use of force, Routledge press, London, New York, 1993 , pp. 31-6; christenson, "The world court and Jus cogens", 81 A.J.I.L, 1987; N.Ronzitti, "use of force, Jus cogens and state consent", in A. cassese, supra note 4.
7. see clinton speech at <http://www.the-times.co.uk/cgi-bin/Backissue?> Available in september 2000.see also the times,"us threatens to attack attack again", on september3, 1996,at <http://ww.the-times.co.uk/cgi-bin/Backissue?> Available in september 2000. see also the prime minister of great britain, john major, when he said, "we are concened about any external threats he produces and repression of his own people and it is against that, the united states acted". see N.D. white, "commentary on the protection of the kurdish safe-haven: operation desert strike", 2 Nottingham J.A.C.L, December 1996, p.201 . see also c. antonopoulos, "The unilateral use of force by states after the end of the cold war", 4 nottingham J.A.C.L, June 1999, p 152; S. subedi, "The Doctrine of objective regimes in International law and the competence of the united nations to impose territorial or peace settlements on states", 36 G.Y.I.L 1994; D.P. O'Connell, "Continuing limits on united nations intervention in civil war", 67 Ind. L.J, 1992.
8. see clinton's address on air-strikes against yugoslavia, NYT. 24 march, 1999. NYT cited full text of tony blair's statement on kosovo bombing. see also r.Sylvester, "The blair doctrine: this is an ethical fight", Independent on sunday, march 28, 1999.
9. see statement by president clinton confirming NATO air strikes against serb on 24 march 1999 in the new york times at www.nytimes.com NYT.
10. Ibid,
11. see statement in the united nations security council by Jeremy greenstock kemg, permanent representative of the uk on 24 march 1999, at <http://www.fco.gov.uk/news/newstext.asp?2157>, Available in october 2000.
12. see J. solana, NATO secretary general press statement at on 24 march 1999 at <http://www.nato.int/docu/pr/1999/p99-041e.htm>, Available in october 2000.
13. Ibid,

14. H. waldock, "The regulation of the use of force by individual states in International law", 81 R.C.A.D.I. 1952, p.403
15. Ibid.,
16. Ibid.,
17. L. oppenheim, L. oppenheim. International law, lauterpacht.(7thed), London, 1948, p. 279.
18. H. lauterpacht, "The grotian tradition in International law".23 B.Y.I.L 1946,p. 46.
19. H. Lauterpacht. International law and human rights. stevens & sons, london, 1950, pp. 31-32
20. H. grotius,bk. II, ch.XXV.sect.8.
- 21.see F. Vattel,the law of nations. trans by scott. Introduction. sects. 18-21.
22. see C. wolff,Jus Gentium methodo scientifica peractatuma, camegie Endowment for International peace, washington, vol. II,(trans)by scott, 1934.
23. H. Grotius. op.cit.....Bk.II, ch.XXX.sect.8.
24. Ibid.,
25. E. Vattel, op. cit....II, ch. IV, 56.
26. F.X.De Lima, Intervention in International law. uitgeverij pax Nederland, 1971, pp. 104-6.
معاهده ذیل نمونه ارزشمندی است که در کتاب مداخله و حقوق بین الملل به آن اشاره شده است.
27. The Treaty of kutchuk-kainardji between Turkey and Russia. The treaty gave russia the right to intervene in the affairs of turkey in the case of denial of the rights of christians. The first collective intervention to protect a treaty right took place 1827 when the turkey failed to protect the rights of greek orthodox christians. russia started the crimean war under the terms of the treaty of kutchuk-kainardji. Ibid.
28. see the polish treaty on 28 June 1919 in A.I.L.L, vol. 17.
29. see H. rosting, "protection of minorities by the league of nations". 17 A.I.L.L, 1923. p.641. see also M.K. Ganji, International protection of Human rights, minard press, paris, 1962; H. kelsen, principles of International law, 1996 , see H. lauterpacht, International and Human rights. op. cit ..p. 148.
30. see H.lauterpacht, International and Human right, op. cit.,p.148.
31. see p.c. Jessup. A Modern Law of Nations.(3thedn). Macmillan press, New York, 1949, pp. 87-92.
32. Ibid.
34. H.Lauterpacht, International and Human Right, op. cit....p.148.
35. Ibid.
36. see H.kelsen. The law of the united Nations. steves 7 sons. London, 1950. see also H. kelsen "Collective security and collective self-defence under the charter of the united nations",42 A.J.I.L 1948.
37. Ibid.

38. Ibid.
39. U.N.Y.B 211, in 1983. see para 1 of General Assembly resolution 38/7 in 1983.
40. U.N.Y.B. 175 in 1989. see general assembly resolution 44/20 in 1989.
41. see Hyndman, "sri lanka: A study in Microcosm of regional problems and need for more effective protection of human rights", 20 D.J.I.L.p, 1992,p.303
42. see Jennings and watts(ed).I oppenheim's international law.(9thed.), Longman Group Ltd, 1992,pp. 443-4.
- برای اطلاع بیشتر از معيارهای معرفي شده توسط کسسه به مقالات ذيل مراجعه کنيد.
43. A. Cassese, Ex iniuria ius oritur. Are we moving towards International Legitimation of forcible Humanitarian countermeasures in the world community? 10 E.J.I.L 1999. p. 25. see also A. Cassese. "A Follow-Up: Forcible Humanitarian countermeasures and opinion necessitates", 10 E.J.I.L, 1999; A. D'Amato, "The Invasion of panama was a lawful response to Tyranny". 84 A.J.I.L, 1990, pp.516-20; A.D' Amato, International law: process and prospect, Transnational publishers, New york, 1987.
44. Ibid.
45. Ibid.
46. Ibid.
47. Ibid.
48. Ibid.
49. Ibid.
50. Ibid.
51. T. Nardin, law, Morality, and the relations of states. princeton university press. princeton, 1983. pp.93-94.
52. see J. Meyerding, "Feminism and pacifism: Doing It our way". WIN, october 1979, p.10.see G.sharp, Gandhi as a political strategist: with Essays on Ethics and politics. Boston porter sargent. 1979, p.205-206. see also G. sharp, social. power and political freedom, porter sargent, Boston, 1973.
53. See A.D Amato, "The Invasion of panama was a Lawful response to Tyranny", op. cit., pp.516-20
54. see F.R. Teson, Humanitarian Intervention:An Inquiry in to law and morality, (22ndend.) Transnational publishers, New York, 1997. p. 150.
55. see A.D' Amato, International law: process and prospect. op.cit ...pp.57-70.
56. see F.R. Teson, op.cit., p.151.
57. Ibid.
58. S/PV. 1606 (1971), para 186. GA res. 2793(XXVI) in 1971. para 4 & 8. sc res. 303 in 1971.see also D.W. Bowett, "The use of force for the protection of Nations Abroad", In (ed) by

- A. Cassese, The current Legal regulation of the regulation of the use of force. Martinus nighoff. dordrecht, 1986.
59. see vietnam's Intervention in cambodia in International law, AGPS, canberra, 1989.
60. see T.Avirgan and martho Honey, war in uganda: the legacy of Idi Amin , Lawernce Hill, westport, 1982.
61. For more details see S/PV. 1939(1979), paras 106-15;S/PV. 1941 (1979) para 77; S/12139(1979).
62. U.N.Y.B. 211 , in 1983. security council failed to protest the intervention only by reason of a US veto. In this regard General Assembly adopted a resolution 38/7 in 1983 and emphasized that deeply deplor[ing] the intervention as a flagrant violation of international law. see para 1.
63. U.N.Y.B 211. in 1989. Again the security council resolution was blocked by veto. The General Assembly in this regard adopted the resolution by an overwhelming majority and condemned the unilateral action by the US. see GA res. 44/20 in 1989.
64. see <http://www.he-times.co.uk/cgi-bin/backissue?> Available in september2000.
65. See Declaration on Friendly relations, General Assembly resolution 2625 (XXV) in 1970. GA Res. 45/150(1990); 2625(1970).
66. see ICJ. Report in Corfu Channel case (1949) p.4, at p.35. see also p.4-p.26 p.31.
67. see ICJ report in military and paramilitary Activities in and Against Nicaragua(Nicaragua v.united states), Jurisdiction and Admissibility, Judgment, ICJ. Rep. 1984, p.392-para 85p.529,para 79, p.431-para90, p.432-para93, pp.433-4-para94. p.434.
68. see vienna convention on the law of Treaties 1969. Article 31(1).
69. see S.C.O.R.26th yr. 1606th and 1608th mtg. para.185 and 262. for more details see S.C.O.R. 1680th mtg, para. 272.
70. Ibid . The us representative emphasised that the action is contrary to the UN charter(1606th mtg, para.193-4). see also para. 237(china), para. 201-13(Italy), para. 220-7 (France), para. 279-92(Belgium), 279-92(Belgium).
71. see S.C.O.R 34th yr.2109th mtg, para.18.(Norway); S.C.O.R 34th yr.2109th mtg, para. 36.(France); S.C.O.R. 34th yr. 2120th mtg, para.49, (singapore); S.C.O.R. 34th yr. 2110th mtg, paras. 27-9.(portugal); S.C.O.R. 34th yr. 2110th mtg, para 58.(New sealand). It should be noted that only he former soviet union and czechoslovakia supported vietnam's action.
72. S.C.O.R. 34th yr. 2110th mtg. para. 49.
73. S.C.O.R. 34th yr. 2109th mtg. para. 36. S.C.O.R. 34th yr.2110th mtg, para. 65.
74. see <http://www.the-times.co.uk/cgi-bin/Backissue?> Available in september 2000.
75. see <http://www.the-times.co.uk/cgi-bin/Backissue?> AVailable in september 2000.
76. see M.Binyon, "Alarmed Russians call on America to show restraint" at <http://www.the-times.co.uk/cgi-bin/Backissue?on> september 4,1996. Available in september 2000.

77. see also <http://www.the-times.co.uk/cgi-bin/Backissue?Available> in september 2000.
78. The Legality of use of force case (provisional measures) ICJ, (1999). 10 may 1999, CR 99/15
79. Ibid., 10 may, 1999, CR 99/15.
80. Ibid.
81. see ICJ Rep.(1970), paras 33-34.
82. see GA Res. 2625. see also declaration on the Inadmissibility of Intervention on December 21, 1965 in GA. Res.2131(XX). UN Doc. A6014.
83. see Legality of use force case (1999) supra note 21. see also International court of Justice website at www.u-paris2.fr/cij/icjwww/ipres...ss 1999/ipresscom9923-iyall-19990602.htm.
84. see J. I. charney, "Anticipatory Humanitarian Intervention in kosovo", 93 A.J.I.L., 1999, pp.834-45.

